

ماریا تقیپور زاده



دهان می‌گشایم
 از پلک‌هایم سپیده می‌دمد،
 کمی زمان
 تا دشت‌های خشکیده‌ تنم
 خشکسالی این جغرافیا را
 باور کنند.
 ابرها سترون‌اند
 و رؤیای خیزش دریاها
 خواب ماهیان را
 آشفته می‌سازد
 چگونه بنویسم؟
 وقتی چشم‌بند به چهره دارم
 و از دردی تاریخی
 به خویش می‌پیچم
 قلم را پرتاب می‌کنم!
 واژه‌ها به لکنت دست‌انم
 تمکین نمی‌کنند.
 پنجره‌ها در هم تنیده‌اند
 و از پرواز پرنندگان مهاجر
 خبر نمی‌آرند.
 به دوردست‌ها خیره مانده‌ام
 مجاب ردیابی
 که دور شد و دیگر
 باز نیامد. ■